

آبرو عشق

ر. اعتمادی

۸ - ۸



بهار ۱۳۸۸

آبی عشق



نشر شادان

گروه فرهنگی انتشاراتی

دفتر مرکزی:

تهران - کوی نصر (گیشا)، خیابان جوادفاضل غربی.

شماره ۱۰۲. تلفن: ۸۸۲۴۱۰۲۰ - ۸۸۲۶۷۲۹۸

فروشگاه (آینده):

تهران - کوی نصر - بین خیابان یازدهم و سیزدهم.

شماره ۱۶۰. تلفن: ۸۸۲۶۹۶۶۰ - ۸۸۲۷۴۶۷۷

www.shadan-pub.com

shadan@shadan-pub.com

نویسنده: ر. اعتمادی

نوبت چاپ: اول - بهار ۱۳۸۸

ویراستار: کوروش پاک‌فر

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۵۹-۶۸-۲

کتابخانه ملی: ۸۴-۱۵۷۰۹ م

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۵۲۰۰۰ ریال

اعتمادی. ر.

آبی عشق - نویسنده: ر. اعتمادی

تهران: شادان، ۱۳۸۴، ۳۵۲ صفحه، قیمت: ۵۲۰۰۰ ریال

(ارمان ۱۰۶۰)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۵۹-۶۸-۲

ISBN: 978-964-7259-68-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱- داستانهای فارسی - قرن ۱۴ - الف. عنوان

۸۵۳، ۶۲

PIR ۷۹۵۳، ۴۴۱۴

۱۳۸۴

۸۴-۱۵۷۰۹ م

کتابخانه ملی ایران



از آبی آسمان تا آبی عشق...

این جمله که هر نویسنده‌ای آثارش را - به ویژه آن هنگام که به چندین عنوان می‌رسد - مانند فرزندان خویش می‌داند برای من جمله‌ای آشناست و از زبان بسیاری از اهل قلم شنیده‌ام. ولی میان این فرزندان کاغذی تفاوتی محسوس است با فرزندان واقعی، زیرا در عمق وجودی هر نویسنده می‌توان دل‌بستگی‌هایی خاص به برخی آثارش مشاهده کرد - هر چند که برخی از ما پدران و مادران گاهی حتی میان فرزندان واقعی خویش نیز چنین تمایزی قائل می‌شویم!

مقدمه

نویسنده به هر دلیلی، از جمله خاطراتی که از نوشتن آن کتاب دارد یا شرایطی که در آن هنگام برایش وجود داشته احساس می‌کند که آن اثر ویژگی خاصی دارد. شاید هم پس از سالها و مرور کارهایش، آن یکی را پخته‌تر و زیباتر می‌پندارد. به هر حال معمولاً وجود چنین تمایزی غیر قابل انکار است، هر چند برای فرار از سؤال تکراری «کدامیک از آثارتان را بیشتر می‌پسندید» نویسنده به جواب مکرر «همه مانند فرزندانم هستند!» اکتفا کند.

در مورد نویسنده محترم این کتاب نیز چنین است. همواره در میان جملات وی چنین حسی وجود داشته که «آبی عشق» حال و هوای دیگری برایش دارد و آن را با دیدگاهی دیگر می‌نگرد. در واقع «آبی عشق» همان بچه نازپرورده پدری است که نمی‌تواند احساسش را

پنهان کند (یادم باشد دلیل این نازیپروردگی را از نویسنده سؤال کنم!).
آبی عشق که با وقفه‌ای نسبتاً طولانی از دیگر آثار او به چاپ رسید یک تفاوت دیگر هم در نظر هر خواننده‌ای که آثار ر - اعتمادی را دنبال می‌کند دارد: این کتاب اولین اثر در مسیر تازه‌ای از آثار نویسنده‌اش شد که توانایی او را در وادی دیگری از رمان‌نویسی نشان داد و از آنجا که درون‌مایه‌ای عرفانی را در کنار خط سیر داستانش دنبال می‌کند پس، با آثار قبلی نویسنده تفاوت‌هایی محسوس دارد.

بعد از آن نیز این راه تازه با دیگر آثار منتشره ادامه یافته و تا امروز توانسته به ذائقه فرزندان نسل قبل کتابخوان نیز خوش نشیند: همانانی که با «عالیجناب عشق» سومین نسل از خوانندگان او شدند و امروز به جای سیر کردن در آسمان آبی، آبی‌های عشق را انتخاب می‌کنند و بر آن صحنه می‌گذارند و می‌دانند که عشقی پاک در روی زمین، پایه عشقی والاتر است. البته اینها همه مقدمه‌ای است بر آنچه خواهید خواند و مانند همواره، تائید نهایی با جامعه رمان‌خوان ماست که فارغ از هر اظهارنظری، منصفانه به حضور یا عدم حضور هر کتاب، نویسنده و ناشری در عرصه کتاب رأی می‌دهند.

باشد تا رأی سبز دیگری از شما...

بهمن رحیمی

فروردین ماه ۱۳۸۸ - تهران



باغ سبز عشق کو بی منتهاست
جز غم و شادی درو بس میوه‌هاست
عاشقی زین هر دو حالت برتر است
بی بهار و بی خزان سبز و تر است
مولانا



فضای سالن بزرگ ساختمان دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران از جمعیتی جوان، رنگین و پرهیاهو موج می‌زد. دانشجویان دختر و پسر، در گروه‌های دوستانه چهار، پنج نفری، اغلب تکیه بر ستون‌ها و یا پشت به دیواره‌های سپید و براق حلقه زده و مشغول پر حرفی‌های سرسری و پر از اصطلاحات داغ و تند مخصوص سن و سالشان بودند.

در سال‌های «دهه سی»، سیاست، محور اصلی گفتگوها و مجادله‌های تند و تیز دانشجویان را تشکیل می‌داد. در دهه چهل که آغاز قصه ماست، مسائل سیاسی به یک بحث درجه دوم تبدیل شده بود ولی هرگز در گفتگوهای دانشجویی جایش خالی نبود. بعضی از دانشجویان احساساتی که عشق و اشتیاق به فداکاری در راه آرمان‌های ایرانی خودشان را حفظ کرده بودند با احزاب غیر علنی و مخفی همکاری‌هایی داشتند و گروهی که تعدادشان هم هر روز فزونی می‌گرفت به تدریج تبدیل به سیاستمداران حرفه‌ای شده و با رجال صاحب نام یا احزاب سیاسی علنی همکاری‌های آشکار و پنهان برقرار کرده بودند و کم و بیش چرخ‌های زندگی خود را با گرفتن هدایایی رنگ می‌زدند. هر چه زمان رو به جلو گام

برمی داشت، جای بحث‌های سیاسی را اطلاعات هنری، اخبار کنسرت‌های موسیقی، هنرنمایی‌های خوانندگان روز، و مدل‌های جدید اتومبیل‌های اسپورت پُر می‌کرد. دختران و پسرانی که خود را بکلی از قید و بندهای احزاب سیاسی آزاد کرده بودند، توجه خاصی به مدهای روز نشان می‌دادند. به جای کتب سیاسی، مجلات مد را در دست‌های جوانشان می‌گرداندند، نوارهای موسیقی مبادله می‌کردند، به گالری‌های نقاشی سر می‌زدند و یافته‌های خودشان را از مکاتب جدید نقاشی، مخصوصاً مکتب کوبیسم به رخ یکدیگر می‌کشیدند، اشعار عاشقانه را که قبلاً به عنوان پدیده‌های دنیای سرمایه‌داری، زیر سنگینی ایدئولوژی‌های چپ، له و لورده شده بود، در جیب‌های بغل می‌گذاشتند تا در فرصت مناسب برای دختران احساساتی بخوانند و گرچه در میان دانشکده‌های دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات در تمام سال‌های موجودیتش از عطر و بوی دختران و پسران عاشق پیشه جلای خاصی داشت، اما زندگی جدید - خالی از فشارهای ایدئولوژیکی - میدان گسترده‌تری برای نمایش مدهای جدید لباس، استفاده از اتومبیل‌های مدل روز، و جلوه‌گری‌های عاشقانه پدید آورده بود. در ساعات تفریح، اگر کسی از طبقه دوم ساختمان دانشکده به سالن بزرگ همکف نگاهی می‌انداخت، نی‌نی چشمانش از تنوع لباس‌های دختران و پسران و مشامش از بوی ادوکلن و عطرهای مدر روز هزار رنگ برمی داشت.

در نخستین هفته سال تحصیلی جدید، که در کشور ما همیشه با سمفونی گوش نواز بادهای پاییزی همراهی می‌شود و در آغاز قصه‌ای که می‌خواهم برایتان بنویسم، طبق معمول، گروه‌های چهار، پنج نفری دانشجویی، چون حلقه‌های گل سرخ باز و بسته می‌شدند، خنده و شوخی توأم با سخنان جدی و زل‌های گاه‌آبی پروا، در امواج هیاهویشان در فضا می‌چرخید و سبکبارانه برگوش‌ها می‌نشست.

- احمد جان! به جان پدر عزیزت که هنوز خاک و خل کوره پزخانه‌ها را به دماغ می‌کشد دور و ز مونه احزاب زیر زمینی به آخر رسیده فقط توصیه می‌کنم برای تامین آینده ات خودت را به یکی از مراکز قدرت نزدیک بکنی!

احمد که پسر ریز و کوتاه قدی به نظر می‌رسید، با بی‌اعتنایی جواب داد: